

فرمانروایی و فرمانروا

الف - شیفتگی!

خدا چه رُخساره ای دارد؟

مگر خدا رُخساره ای دارد؟

در بینش کلیمیان و مسیحیان همچون مسلمانان گمانه زدن چهره و اندام برای خدا کاری ست خدا ناشناسانه؛

آیه ۵۴ از باب ۲۰ کتاب خروج می گوید:

«هیچ صورت تراشیده و تمثالی از آنچه بالا در آسمان است و از آنچه پایین در زمین است و از آنچه در آب زیر زمین است برای خود مساز. نزد آنها سجده مکن و آنها را عبادت منما»

ولی در بخشی از عهد عتیق چنین آمده است؛

" و نظر می کردم تا کرسی ها برقرار شد و قدیم الایام جلوس فرمود و لباس او مثل برف سفید و موی سرش مثل پشم پاک و عرش او شعله های آتش و چرخ های آن آتش ملتهب بود." (کتاب دانیال نبی؛ باب هفتم؛ عبارت ۹)

این گفته مایه آن شده که در بسیاری فرهنگها خدا را پیرمردی درشت اندام، با ریش انبوه سفید و چهره ای دژم بیندارند.

چرا شیفتگی؟

چرا برخی رهبران سیاسی را همگان بی چند و چون می پذیرند؟

پهلوانِ قهرمان

در فرهنگ سیاسی / اجتماعی ایرانی پیش انگاره (=فرض) درباره فرمانروا چنین است:

-پهلوان است و بر همه چیره پس قهرمان است.

-داناترین است و دادگرتین، خود، نماد راستی و درستی ست.

-اگر او همان باشد که باید باشد همه چیز خوب است حتی باریدن باران از خوبی اوست و گر نه خشکسالی خواهد شد!

-پیوند میان زمین (آدمیان) و آسمان (ایزدان) است. خود، ایزدی ست بر زمین. هستی او ورجاوند است. نیم خورده خوراکش درمان بخش است و پوشیدن تنپوشش نیروبخش و مایه سربلندی (خلعت). این همان نهاد فرهنگی / سیاسی ست که در سراسر آسیای باختری و به ویژه ایران ریشه ای کهن دارد و آن را "شهبخدا" می خوانیم.

-هنگام مرگش آسمان تیره شده خورشید می گیرد.

این همه در ژرفترین لایه های ناخودآگاه گروهی ما جای دارد و آن را نمونه بنیادی یا سر نمونه (Archetype) می خوانیم.

اینک چنانچه فرمانروایی بیاید و با این انگاره همپوشانی هر چند نسبی داشته باشد وی فرمانروایی ست "فرمند" یا "فرهمند". پس از اینجا به بعد ناخودآگاه گروهی ست که توده را به جنبش آورده به پیش می راند چون فرمانروا با سرنمونه یا نمونه بنیادی همپوشانی دارد. نیز می دانیم که سرنمونه نیرویی فراتر از "ما" و به دیگر سخن خودآگاه ما دارد. "ما" را به پیش می راند پیش از آنکه بدانیم.

ازینرو هنگامی که فرمانروایی به این پایه شناخته و پذیرفته شد "ما" هیچ گونه ارزیابی، چه رسد به خطایابی از وی را بر نمی تابد. حرکت توده در سپهری افسونی، و افسونزده، و بیرون از خواست و اراده فردی جریان می یابد. اکنون فرمانروا خود، ملت است!

هر چه آن خسرو کند شیرین کند...

از همین است که «کارل گوستاو یونگ» می گوید با «آدولف هیتلر» نمی شد درگیر شد زیرا او خود همهء ملت بود!

به هر روی بر پایه آنچه که این نگارنده پژوهیده و یافته است دو نمونه بنیادی برای برکشیده شدن کسی (مردی) به پایه رهبر فرمند در فرهنگ ایرانی هست؛ یکی همین است که اکنون یاد شد و آن گرتة برداری یا به دیگر سخن همپوشانی کسی با شناسه ها و ویژگیهای ایزد مهر یا میترا ست.

گواه:

نمونه ای که در پی خواهیم آورد درین جستار ارزش و جایگاهی ویژه دارد زیرا نویسنده اش آنرا در سالهای پختگی زندگی اش نوشته است و افزون بر آن دانش آموختهء دانشگاهی نامبردار در فرانسه. با این همه دیده می شود که همهء دریافت وی از ساز و کار فرمانروایی در همان چارچوب باستانی ست و می پندارد فرمانروای خوب همان فرمانروایی خوب است:

دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی:

“می آید، با صدای نوح، با طیلسان و تیشه ابراهیم، با عصای موسی، با هیات صمیمی عیسی و با کتاب محمد و دشتهای سرخ شقایق را می پیماید و خطبه رهایی انسان را فریاد می کند. وقتی بیاید دیگر کسی دروغ نمی گوید. دیگر کسی به در خانه خود قفل نمی زند، دیگر کسی به باجگزاران باجی نمی دهد، مردم برادر هم می شوند و نان شادی شان را با یکدیگر به عدل و صداقت تقسیم می کنند. دیگر صفی وجود نخواهد داشت، صف نان و گوشت، صف های نفت و بنزین، صف های مالیات، صف های نامنویسی برای استعمار، و صبح بیداری و بهار آزادی لبخند می زند. باید بیاید تا حق به جای خودش بنشیند و باطل و خیانت و نفرت در روزگار نماند.”

(Michelangelo, The Creation of Adam 1509)

(Source for pictures: Adrien Chopin, Ph.D)